

امپریالیسم روس و انگلیس و مسأله ایران و عثمانی

• دکتر حسین آبادیان
عضو هیات علمی
دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

از ابتدای تأسیس حکومت قاجار به این سوی، هم ایران و هم عثمانی به عنوان دو کشور مسلمان همسایه و البته با الگوهای دینی متفاوت، کانون توجه استعمار روس و انگلیس قرار گرفتند؛ هرچند این توجه مسبوق به سابقه بود و حداقل به دوره‌ی سلسله‌ی صفوی بازمی‌گشت. پس با وصف قدمت رقابت‌های استعماری دو قدرت روس و انگلیس برای تسلط بر این دو کشور حساس منطقه‌ای، فقط می‌توانیم به نتایج این رقابت‌ها که در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم به نتیجه رسید اشاراتی داشته باشیم، زیرا نفس موضوع آن قدر اهمیت اساسی دارد که بحث درباره‌ی آن در حد بضاعت صفحات کنونی، عملاً غیرممکن است. «مسأله‌ی ایران»، امری که همیشه توجه امپراتوری بریتانیا و حکومت هند انگلیس را به خود جلب می‌کرد، از ابتدای قرن نوزدهم نقشی مؤثر در سیاست‌های امپریالیستی این قدرت جهانی ایفا کرد. برای انگلیس و محافل حاکم‌های آن حفظ ایران به مثابه «دولت حائل» یا ضربه‌گیر در برابر هجوم هر دولت ثالثی به هندوستان اهمیت اساسی داشت، رویکرد به مسأله‌ی دولت حائل یکسان نبود: دیپلمات‌هایی که در لندن نشست‌ها بودند و برخی از آنان دوردور حوادث را کنترل می‌کردند، معتقد بودند بریتانیا باید از طریق سیاسی راه رسیدن روس‌ها به خلیج فارس، اعماق خاک ایران و نهایتاً دروازه‌های هندوستان را مسدود کند. اما عده‌ای دیگر بر این باور بودند که راه حل سیاسی لزوماً نمی‌تواند به تأمین این خواسته‌ی استراتژیک منجر شود، بلکه بریتانیا باید از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی و سهمیم کردن برخی از خاندان‌های ذی‌نفوذ ایرانی در طرح‌های اقتصادی خویش، راه خود را برای تسلط بر شریان‌های اقتصادی و سیاسی کشور هموار سازد، این سیاست به‌واقع از سوی کمپانی هند شرقی انگلیس و بعدها از سوی حکومت هند انگلیس ترویج و تبلیغ می‌شد.

برای هر دو جناح سیاستمدار و سرمایه‌سالار بریتانیا در این نکته تردیدی وجود نداشت که انگلستان قادر نخواهد بود روسیه را در شطرنج سیاست ایران نه تنها مات، بلکه حتی کیش کند؛ پس آن‌ها به ضعیف‌ترین حلقه‌ی سیاست‌های روسیه توجه نشان دادند. قدرت روسیه متکی بود بر ابزار نظامی، میلیتاریسم سنگ‌بنای سیاست‌های روسیه برای دسترسی به مناطق استراتژیک به شمار می‌رفت، از همان ابتدای رقابت‌های استعماری، ماشین جنگی روسیه برای دستیابی به سه نقطه‌ی حساس تلاش می‌کرد: رسیدن به منطقه‌ی افغانستان، تسلط بر قفقاز و یافتن تفوق در خلیج فارس. این سیاست در قبال آسیای میانه حتی از سه سده‌ی قبل توسط ایوان مخوف و بوریس گودونوف دنبال شده بود، انگلیسی‌ها این سیاست را به خوبی درک کرده بودند، به همین دلیل تلاش می‌کردند به جای بهره‌گیری از ابزار نظامی، از راه‌های سیاسی و اقتصادی روسیه را مهار کنند. راه مهار کردن روسیه از طریق نظامی تصمیمی عاقلانه نبود، هم دیپلمات‌های مستقر در لندن و هم نمایندگان امپراتوری در دهلی، سیملا و بمبئی به این نتیجه رسیده بودند که رویارویی با قدرت نظامی ویرانگر روسیه امری است محال؛ پس باید از راه‌های بدیل موازنه نیرو را با این قدرت برقرار کرد.

نخستین عرصه‌ی رقابت‌های استعماری دو قدرت روس و انگلیس در ایران، در ابتدای قرن نوزدهم و با وقوع جنگ‌های روسیه علیه ایران به منظور دستیابی به قفقاز صورت پذیرفت. روسیه ابزار جنگی خویش را برای نفوذ به اعماق ایران از سوی و همسایه شدن



با عثمانی از سوی دیگر آغاز کرد. نتیجه‌ی جنگ برای ایران اسفبار بود: بخش‌هایی مهم از خاک کشور از دست رفت، روسیه توانست بر دربار ایران نوعی حقوق کاپیتولاسیون برقرار کند و طبق آن در مسأله‌ی آینده‌ی سلطنت هم مداخله نماید. به عبارت دقیق‌تر، طبق بندی از **قرارداد ترکمانچای**، روسیه تداوم سلطنت در نسل عباس میرزا قاجار را به رسمیت شناخت و بدیهی است اگر در درون خانواده پرجمعیت دربار ایران، بر مسأله‌ی جانشینی رقابتی صورت می‌گرفت، روس‌ها جانب یکی از طرفین درگیر را می‌گرفتند و به این شکل، استقلال سیاسی حکومت ایران نقض می‌شد.

انگلستان هم البته به نحوی دیگر از جنگ‌های روسیه علیه ایران منتفع شد، بریتانیا توانست روسیه را برای مدتی در قفقاز سرگرم کند و توجه این قدرت بزرگ را از مسأله‌ی هند به سوی مسأله‌ی ایران منحرف نماید و به این شکل دو کار را هم‌زمان انجام دهد: نخست این که پایه‌های نفوذ خویش را در هندوستان تحکیم کند و دوم این که از طریق نمایندگان خویش که از جانب کمپانی روانه ایران شده بودند، نفوذی غیرقابل انکار در برخی خاندان‌ها و قدرت‌های محلی ایران به دست آورد. با جنگ‌های روسیه علیه ایران، این قدرت از توجه به اروپا تا اندازه‌ای برکنار ماند، حتی در برخی از دوره‌های جنگ، روسیه ناچار بود برخی از یگان‌های خویش را از بالکان به سوی قفقاز اعزام کند تا بتواند در برابر نیروی نظامی عقب‌مانده‌ی ایران که فقط می‌توانست با انگیزه‌های ملی و دینی مبارزه کند، به نبرد پردازد. هم‌زمان با جنگ‌های روسیه علیه ایران بود که نخستین نمایندگان کمپانی هند شرقی انگلیس به عنوان حمایت از ایران در جنگ با روسیه و عملاً برای یافتن جای پای در این کشور حساس خاورمیانه، وارد ایران شدند.

به مرور ایام در شرق ایران، بریتانیا حاکمان قائلان را که مقدر بود در آینده سیاسی کشور نقشی بسیار موثر ایفا نمایند، متحدی استوار برای خویش ساخت. در جنوب ایران و به‌ویژه در فارس، میرزا ابراهیم خان کلاتر و احفاد او پیوندی استوار با کمپانی پیدا کردند، به‌گونه‌ای که برخی از اعضای خاندان کلاتر حقوق‌بگیران کمپانی هند شرقی شدند، برخی دیگر از اعضای این خاندان به مناصب بالای اداری ایران صعود کردند، از آن جمله است میرزا ابوالحسن خان ایلچی که خواهرزاده‌ی کلاتر بود و موجب‌بگیر دائم کمپانی هند شرقی، او مدتی هم معضوب دربار ایران بود و در هند سکونت داشت، اما به‌نگاه وزیر امور خارجه حکومت فتحعلیشاه شد و قرارداد ترکمانچای را امضا کرد.

استراتژی نفوذ در ارکان تصمیم‌گیری ایران که هم سیاستی بود برای مقابله با نظامی‌گری روسیه و هم ابزاری برای مهار کنترل روسیه بر آینده‌ی سیاسی ایران، بعدها با شدت و حدت بیشتری هم دنبال شد. به این شکل دیری نپایید که بریتانیا در مرکز ایران، **ظل‌السلطان**، حاکم اصفهان را به متحدی استراتژیک مبدل کرد که می‌توانست در رقابت‌های جانشینی آینده‌ی سلطنت بسیار موثر افتد و وزنه‌ای باشد در برابر اولاد و احفاد عباس میرزا که قانوناً وارثان تاج و تخت شاهی بودند و البته مورد حمایت روسیه. این نفوذ در نواحی غربی، با تلاش‌های جاستین شیل وزیر مختار بریتانیا به نتیجه‌ای در خور توجه رسید، شیل توانست برخی از خوانین قبایل و عشایر بختیاری را که دامنه‌ی نفوذشان از اصفهان تا خوزستان امتداد می‌یافت، با خویش متحد سازد، بالاتر این که در منطقه‌ی نفوذ روسیه، یعنی شمال ایران هم بریتانیا توانست برخی از خاندان‌های حکومتگر را با خود همراه سازد، مهم‌ترین این خانواده‌ها که بعدها در اضمحلال مشروطیت و برکشیدن رضاخان به تخت سلطنت نقشی بس مهم ایفا کردند، خاندان آل امشه هستند که مشهورترین اعضای این خاندان یعنی میرزا کریم خان رشتی و پسر عمویش فتح الله خان اکبر مشهور به سپهدار اعظم با محافل سیاسی تأثیرگذار بریتانیا در ایران ارتباطی منظم و منسجم داشتند و حتی فتح الله خان از ملکه بریتانیا مدال دریافت کرد.

از آن سوی، روسیه از طریق تسلط بر افغانستان می‌خواست به دروازه‌های هندوستان، این سرزمین افسانه‌ای استعمارگران نفوذ کند و هم‌زمان با چین هم‌مرز شود. برای این منظور قدرت نظامی روسیه استپ‌های ماوراءالنهر و خان‌نشین‌های خیبوه و بخارا را با زور تصرف کرد، اما حریف سیاست انگلیس نشد: انگلستان به‌نوبه‌ی خود با همراهی دستیاران ایرانی‌اش، هرات را از ایران منفک نمود و به این شکل سرزمین افغانستان را به‌منابه حکومتی حائل بین روسیه و حکومت هند انگلیس درآورد.

سرزمین هرات، به‌علاوه‌ی مناطقی که ساکنین آن را شیعیان هزاره تشکیل می‌دادند، همیشه جزئی از تمامیت ارضی کشور به شمار می‌رفتند، مضافاً این که قلمرو افغانستان تا مناطق پشتون‌نشین هم در گذشته‌ای نه چندان دور خراج‌گذار حکومت مرکزی ایران بود. با تأسیس کشور افغانستان، بریتانیا مانع از آن شد تا روسیه هم‌جوار حکومت هند شود، هرچند روسیه مناطقی وسیع از ماوراءالنهر تا مرزهای چین را از ایران منتزع نمود. پس رقابت‌های منطقه‌ای دو قدرت بزرگ جهانی، منجر به تجزیه‌ی بخش‌هایی وسیع از خاک ایران زمین شد.

با این که روسیه با تأکید بر ماشین جنگی خود، توانست بخش‌های وسیعی از خاک ایران را تجزیه کند، اما بدون تردید حریف سیاست‌های منطقه‌ای بریتانیا نشد. در سراسر قرن نوزدهم، بریتانیا با اخذ امتیازات مهم اقتصادی از حکومت‌های وقت ایران، توانست وزنه‌ی تعادل را به نفع خویش حفظ کند، امتیازاتی نظیر بانک شاهنشاهی که باعث می‌شد انگلستان بر کلیه



منابع مالی ایران و نقدینگی کشور تسلط یابد، امتیاز نفت که نه تنها برای آینده‌ی ایران بسیار مخرب بود، بلکه در سیاست‌های جهانی هم نقشی اساسی ایفا می‌کرد، در این راستا قابل ذکرند. این تلاش‌ها به طور خاص در زمان وقوع جنبش مشروطیت ایران و حوادث بعد، شکلی کاملاً جهت‌دار گرفت. روسیه که تا پیش از این رقیبی درجه‌ی اول در صحنه‌ی سیاست ایران به شمار می‌رفت، از بعد از تحولات مشروطه در ایران سپر انداخت و سنگرها را یکی بعد از دیگری به حریف انگلیسی واگذار کرد. نخستین مرحله از این سمت‌گیری، انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ بود که ایران را به دو منطقه‌ی نفوذ بین روس و انگلیس و یک منطقه‌ی بی‌طرف تقسیم کرد و دیگری قرارداد ۱۹۱۵ بود که مضمون و محتوای همان قرارداد را به نحوی دیگر صحنه نهاد. حوادث جنگ اول جهانی و به دنبال آن فروپاشی امپراتوری روسیه‌ی تزاری و استقرار نظام بلشویکی که کلیه‌ی قراردادهای استعماری دوره‌ی تزارها را یک‌جانبه باطل و ملغی اعلام کرد، زمینه را برای بهره‌برداری بریتانیا از سرمایه‌های انسانی خویش که از ده‌ها سال پیش متحد خود ساخته بود، مهیا ساخت. این مهم با کودتای سوم اسفند و متعاقب آن تغییر رژیم سلطنتی به اوج خود رسید. به این شکل سناریوی تشکیل دولت حائل که بین ایران و حکومت هند انگلیس نقش یک سپر دفاعی را ایفا می‌کرد، مبدل شد به استقرار حکومتی که در مدار منافع بریتانیا حرکت می‌نمود. شاید این نکته مهم قابل ذکر باشد که تا قبل از کشف نفت ایران، مسأله‌ی هند در سیاست‌گذاری بریتانیا درباره‌ی ایران نقش درجه‌ی نخست را ایفا می‌کرد، لیکن بعد از استحصال نفت، تسلط بر شریان‌های اقتصادی و سیاسی ایران به هر شکل ممکن سرلوحه‌ی کار قرار گرفت و همان‌طور که بالاتر گفته شد، کشف نفت هم مقارن بود با ماه‌های درگیری مشروطه‌طلبان با محمدعلی‌شاه قاجار، اندکی بعد از کشف نفت بود که اردوی بختیاری از جنوب و قوای متحد گیلان از شمال تهران را مورد حمله قرار داد. این مهم‌ترین بهره‌برداری بریتانیا بود از سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت خویش بر خاندان‌های ذی‌نفوذ ایرانی.

وضعیت در عثمانی از نوعی دیگر بود. نخستین کشمکش‌های بزرگ بین قدرت‌های بزرگ استعماری و امپراتوری عثمانی که قلمروی وسیع از کشورهای امروزی عربی خاورمیانه گرفته تا بالکان را دربرمی‌گرفت، ظاهری مذهبی داشت. روسیه تلاش داشت نفوذ خود را بر تنگه‌های استراتژیک بوسفور و داردانل مسجل سازد، این تنگه‌ها که البته قابل کشتیرانی هم هستند، می‌توانستند آرزوی دیرینه‌ی روس‌ها برای دست‌یابی به آب‌های گرم خلیج فارس را محقق سازند.

جنگ‌های کریمه نقطه‌ی اوج منازعه‌ی روس با عثمانی را تشکیل می‌دهد. در این میان، استراتژی انگلیس بازم مجموعه‌ای از سیاست‌های خاص را تشکیل می‌داد که طبق آن نفوذ به درون ساختار اداری امپراتوری عثمانی و در نهایت مضمحل ساختن قدرت آن نیروی مهم جهانی را دربرمی‌گرفت. روسیه از نیمه‌های قرن نوزدهم به عنوان حمایت از مسیحیانی که در قلمرو امپراتوری عثمانی می‌زیستند و یونانی تبار بودند، کشمکش بزرگی را با عثمانی آغاز کرد. موضوع حمایت از مسیحیان به برخی دیگر از قلمرو امپراتوری عثمانی یعنی سوریه و فلسطین هم کشیده شد، زیرا در آن زمان بخش اعظم مسیحیان سوریه و فلسطین پیرو کلیسای ارتودوکس یونان بودند. در برابر، انگلیس تلاش می‌کرد از راه ابزارهای اقتصادی از آن جمله اعطای وام، سرنوشت آینده‌ی عثمانی را به گونه‌ای دیگر رقم زند. هم‌زمان تلاش‌هایی صورت گرفت تا نوعی کاپیتولاسیون را بر محاکم قضایی عثمانی حاکم سازند تا طبق آن خارجی‌ان از محاکمه در دادگاه‌های بومی عثمانی معاف شوند. بنابراین، تحول در نظام حقوقی از سویی و تسلط اقتصادی از سوی دیگر، ابزار امپراتوری بریتانیا برای نفوذ در عثمانی بود.

مسأله‌ی عثمانی به زودی روس و انگلیس را رویاروی یکدیگر قرار داد. به سال ۱۸۵۳ وقتی روسیه در مورد احقاق حقوق مسیحیان یونان به باعالی اتمام حجت کرد، انگلیس و فرانسه به عنوان حمایت از سلطان عبدالحمید، ناوگان‌های جنگی خویش را در خلیج بزرگ مستقر کردند. دیری نپایید که روسیه نیروهای نظامی خود را وارد قلمرو شاهزاده‌نشین‌های منطقه دانوب کرد، عثمانی هم به روسیه اعلان جنگ داد و متعاقب آن نیروهای فرانسه و انگلیس از تنگه‌ی داردانل عبور کردند. چندماه بعد، این دو کشور هم به روسیه اعلان جنگ دادند، دو سال بعد بخش زیادی از قلمرو عثمانی به اشغال نیروهای انگلیس و فرانسه درآمد که ظاهراً به عنوان حمایت از عبدالحمید وارد جنگ شده بودند، به این شکل جنگی شکل گرفت که در تاریخ به جنگ کریمه شهرت دارد. سال ۱۹۵۶، قدرت‌های اروپایی کنگره‌ای در پاریس تشکیل دادند و تمامیت ارضی امپراتوری عثمانی را تضمین نمودند، روسیه هم از ادعای تحت‌الحمایه کردن شاهزاده‌نشین‌های دانوب صرف نظر کرد.

اهداف انگلیس از قبل مشخص بود، این قدرت تلاش داشت بر فلسطین و سوریه، که دو منطقه‌ی مهم از مناطق امپراتوری عثمانی را تشکیل می‌داد، تسلط یابد. هم‌زمان فعالیت‌های یهودیان در این دو منطقه شدت یافت، مهم‌ترین فرد نظامی انگلیسی که یهودی بود و در این زمان به عنوان حمایت از عثمانی در سوریه می‌زیست، سرگرد چارلز هنری چرچیل، نوه‌ی دوک پنجم مارلبورو بود. در این زمان، گزارش‌هایی مستند و درجه‌ی اول از وضعیت لبنان، سوریه و فلسطین تنظیم شد و برای سیاست‌گذاری‌های آتی به بریتانیا فرستاده شد. اگر روسیه با ادعای حمایت از مسیحیان ارتودوکس بود که با عثمانی کشمکش می‌کرد، بریتانیا با ادعای حمایت از یهودیان تلاش داشت اهداف سیاسی و اقتصادی خویش را در منطقه پیش برد.





به مرور، انگلیسی‌هایی که عمدتاً یهودی بودند، نفوذی دیپلماتیک بر دربار عثمانی برقرار کردند. سیاست اسکان یهودیان شرقی در فلسطین، از همین زمان با شدت و حدتی بی‌سابقه در دستور کار قرار گرفت، فلسطین در منطقه‌ای حساس از خاورمیانه قرار داشت، و تسلط بر آن می‌توانست باعث گردد تا لبنان، سوریه، اردن و مصر به کنترل نیروی مهاجم درآیند. در حالی که روسیه سرگرم لشکرکشی به ماوراءالنهر بود، انگلیس توانست سیاست مستعمره‌سازی را در فلسطین با قدرت پیش برد. انجمن‌هایی برای اسکان یهودیان در فلسطین تشکیل شدند که همه و همه مورد حمایت محافل سرمایه‌سالار بریتانیا بودند، یکی از مهم‌ترین آن‌ها «انجمن عبری لندن برای کولونی‌سازی در سرزمین مقدس»^۱ بود. انجمن دیگر «جنبش عاشقان صهیون» نام داشت، در رأس این تلاش‌ها، سیاستمداران و دیپلمات‌های کارکشته‌ای چون **لرد پالمستون**، **لرد شفتسبوری**، **لرد رزبری**، **لرد دیزرائیلی** و خانواده چرچیل‌ها قرار داشتند که عنوان موروثی دوک مارلبورو را به خود اختصاص داده بودند. سرمایه‌سالاران بریتانیا، مثل خانواده‌های **ساموئل مارکوس**، **لرد ادموند روچیلد** و البته خانواده‌ی **ذی‌نفوذ ساسون‌ها** که خود زمانی از سکنه بغداد بودند، در این طرح‌ها مشارکت فعال داشتند.

شکست روسیه از ژاپن به سال ۱۹۰۵، به‌واقع نقطه عطفی بود در سیاست‌های منطقه‌ای بریتانیا. از این به بعد، نه تنها موقعیت روسیه در بالکان و دریای سیاه بحرانی‌تر شد، بلکه اساساً این قدرت بزرگ جهانی به قدرتی دست‌دوم سقوط کرد. انگلیس از این وضعیت برای پیشبرد اهداف خود هم در ایران و هم عثمانی بهره‌های فراوان برد. دامن زدن به شورش‌های محلی و برافروختن آتش منازعات فرقه‌ای، مذهبی و شعله‌ور ساختن آتش تمایلات به ظاهر ملی‌گرایانه یکی از این اقدامات بود. انگلیس از فرصت به‌دست آمده تضعیف روسیه، به‌ویژه در دوره‌ی جنگ اول جهانی بیشترین بهره‌برداری را کرد. انگلیسی‌ها از سویی به جنبش **پان‌عربیسم**، که به زعامت **شریف مکّه** صورت می‌گرفت، دامن زدند و از سوی دیگر، جنبش‌های پان‌ترکیسم و هم‌زمان، جنبش صهیونیسم را بیش از پیش زیر بال و پر خود گرفتند، به این شکل، سیاست اختلاف‌افکنی در درون امپراتوری عثمانی را که حتی قبل از نیمه‌های قرن نوزدهم با حمایت از محمدعلی، پاشای مصر، در برابر حکومت مرکزی عثمانی پیش گرفته بودند، تداوم بخشیدند. جنگ اول جهانی منجر به تضعیف مضاعف قدرت عثمانی از سویی و اضمحلال قطعی امپراتوری روسیه از سوی دیگر شد. زمانی که روسیه سرگرم دفع ضدانقلاب داخلی بود، انگلیس از فرصت بهره جست و اولاً نفوذ نظامی و سیاسی خویش را در ایران تحکیم بخشید و هم تحت عنوان مسأله‌ی یهود، بر فلسطین و سوریه نوعی قیمومیت اعمال کرد، نخستین قیم فلسطین هم مردی بود از خانواده‌ی **ذی‌نفوذ ساموئل** یعنی **سر هربوت ساموئل مارکوس**. اصل اندیشه‌ی تأسیس دولت یهود هم متعلق به **لرد ادموند روچیلد** بود که بعدها فرزندش **لرد ویکتور روچیلد**، در دوره‌ی جنگ اول جهانی آن را به‌نوعی عملی ساخت، در پشت تمام این برنامه‌ها، انگیزه‌های اقتصادی برای تسلط بر خاورمیانه نهفته بود. همین گروه سرمایه‌سالار، در تقدیر تحولات ایران از کودتای سوم اسفند به بعد **ذی‌مدخل** بودند، بنابراین خطی مستقیم سیاست‌های سرمایه‌سالاران بریتانیا را در ایران و کشورهای برآمده از ویرانه‌های امپراتوری عثمانی به هم متصل می‌کرد. به این شکل، انگلستان توانست اندک اندک امپراتوری قدرتمند دیروزین عثمانی را، که برای قرن‌ها خواب خوش از چشمان قدرت‌های غربی ربوده بود، تجزیه کند و به طور مثال عراق و اردن را به‌دست خانواده‌ی هاشمی بسپارد که از بستگان خاندان شریف مکّه بودند. ترکیه هم مستقل شد و به این شکل جنبش پان‌ترکیسم به نتیجه رسید. هم‌زمان تلاش‌هایی برای ایجاد حکومت‌های دست‌نشانده در ارمنستان، منطقه‌ی ترک‌نشین قفقاز، که به آذربایجان تغییر نام داده بود و گرجستان آغاز شد. در ماوراءالنهر فرماندهی قوای انگلیسی مقیم شرق ایران، یعنی **ژنرال مالسون** تلاش کرد، در ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان، حکومت‌های دست‌نشانده تشکیل دهد و در راه اجرای این منظور، از شورش‌های منطقه‌ای و ایلی و قبیله‌ای بیشترین بهره‌برداری را به عمل آورد. به این شکل، قلمرو سابق امپراتوری روسیه‌ی تزاری و عثمانی صحنه سیاست‌بازی‌های بریتانیا شد، هرچند دولت بلشویکی توانست اندکی بعد از دفع فتنه‌های ضدانقلاب داخلی، نفوذ سابق تزارها را بر سراسر قلمرو امپراتوری سابق روسیه احیا کند، اما عثمانی کاملاً مضمحل گردید. به این شکل، از درون امپراتوری محتشم عثمانی، کشورهای ریز و درشت متعددی تأسیس شد که هر کدام سرنوشتی ویژه یافتند. لیکن به‌طور قطع بزرگ‌ترین موفقیت بریتانیا در ایران رقم خورد، آنگاه که کودتای سوم اسفند را سازمان بخشید و سالیانی بعد، رژیم سیاسی کشور را تغییر داد. به این شکل، سیاست‌های بلندمدت بریتانیا، که حول محور سرمایه‌گذاری اقتصادی از یک‌سو، و تکاپوی سیاسی به منظور نفوذ در خاندان‌های حکومتگر ایران و عثمانی از سوی دیگر، نتیجه داد و آینده‌ی سیاسی این قدرت‌ها به شکلی رقم خورد که در مسیر منافع بریتانیا بود.

پی‌نوشت

1. Buffer State.
2. London Hebrew Society for Colonization of the Holy Land.

